



نقش مبارزاتی سادات حسینی از آغاز خلافت عباسیان تا شهادت امام رضا علیه السلام

رضا جعفری نوقاب^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۳۰

چکیده

سادات در مخالفت با بنی امیه در کنار بنی عباس بودند، تا اینکه عباسیان به سال ۱۳۲ق با بهره گیری از شعار «الرضا من آل محمد» باعث فروپاشی دولت امویان گردیدند. با روی کار آمدن عباسیان، علویان کنار زده شدند. سادات که خود را در زوال بنی امیه سهیم می دیدند، جنبش‌هایی را علیه خلافت عباسیان به وجود آوردند. با آغاز به خلافت رسیدن عباسیان، شاخه حسنی نقش فعال‌تر و دامنه‌دارتری را علیه عباسیان ایفا نمودند.

هر چه از آغاز خلافت عباسیان می‌گذرد حضور سادات حسینی در صف مخالفان حکومت بیشتر و پررنگ‌تر می‌شود تا جایی که در دوره مأمون تقریباً هر دو شاخه از سادات (حسنی و حسینی) در کنار همدیگر نقش فعالی در برخورد با حکومت داشتند.

کلیدواژه‌ها: ائمه شیعه، امام رضا علیه السلام، سادات حسینی، سادات حسنی، نقش مبارزاتی سادات، خلافت عباسیان.

مقدمه

علم انساب در میان عرب‌ها در عصر جاهلیت رونق داشت. این علم پس از اسلام نیز هم‌زمان با اولین مکتوبات مسلمانان در قرون نخستین ادامه یافت. علم

۱. بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی - گروه تاریخ اسلام.

انساب در ابتدا گستره وسیعی از همهٔ عرب‌ها را دربرمی‌گرفت، اما از اواخر قرن سوم هجری به مرور زمان، تألیفاتی که در زمینه انساب عرب نوشته می‌شد، به نسب‌نگاری سادات محدود گردید.

کتب انساب به دست مسلمانان، به خصوص مؤلفان شیعه و بیشتر برای شناسایی و ضبط انساب سادات تألیف شد. یحیی نسابه العقیقی (۲۱۴-۲۷۷ق) نخستین کسی می‌باشد که در این حوزه فعالیت داشته و در واقع بنیان‌گذار این حوزه بوده است.

از علل رشد انساب‌نگاری سادات، آیات و روایاتی بوده که دربارهٔ فضایل سادات وارد شده بود. برخی آیات در قرآن کریم، مانند آیه مودت و سورهٔ کوشر نشانه‌ای بر فضیلت سادات می‌باشند. امروزه نیز به سبب محبوبیت امامزادگان در میان مردم، لازم است تا برای آشنایی با مبارزات و چگونگی شهادت و دیگر زوایای زندگی آنان، به پژوهش و تحقیق پردازیم.

سادات در کتب انساب به دو شاخه تقسیم شده‌اند؛ یکی شاخه حسنی که به بنی‌الحسن مشهور بوده‌اند و دیگری شاخه حسینی که به بنی‌الحسین معروف بودند. نسل این سادات از طرف پدر به امام علی علیه السلام و از طرف مادر به حضرت فاطمه علیها السلام ختم می‌شد. در ادامه و با توجه به مجال اندک پیش رو، تنها به فعالیت مبارزات سادات حسینی از آغاز پیدایش عباسیان تا شهادت امام رضا علیه السلام پرداخته خواهد شد.

شرایط سیاسی و اجتماعی سادات قبل از حکومت عباسیان

در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام و فرزندانش، طبق عقاید شیعیان، به نصّ آیات و روایات از طرف خداوند برای امر حکومت تعیین شده بودند، لیکن پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان سقیفه علی علیه السلام کنار زده شد و امر خلافت به کسانی دیگر واگذار گردید. از همان زمان، علی علیه السلام و فرزندانش که حق خویش را غصب شده دیدند، با خلفای معاصرشان مخالفت کرده، خود را

لایق امر حکومت می دانستند. خلفا و حکومت‌ها در تقابل با آنان از هیچ کوششی دریغ نکردند و در حدّ توان تلاش کردند تا آنان را در چشم مردم کوچک و تحقیر نمایند. آنها در خطبه‌ها و سخنرانی‌های خود سبّ و لعن امام علی (علیه السلام) را رایج نمودند و در سرکوب پیروان آنان کوتاهی نورزیدند. فشارهای اقتصادی و اذیت و آزار فراوانی بر فرزندان آنان روا داشتند که باعث مهاجرت برخی از آنان از مدینه گردید. برخی از ترس جانشان مخفیانه در مدینه به سر می‌بردند و گاه به مناطق دیگری نقل مکان کردند و تا پایان عمر ناشناس زندگی نمودند.

پس از کشته شدن عثمان و روی کار آمدن بنی‌امیه، آزار و اذیت‌ها بر ذریه پیامبر آشکارتر گردید. دودمان بنی‌امیه از زمان ظهور اسلام با پیامبر و عترت او و آل علی (علیه السلام)، دشمنی داشتند و این دشمنی از پیش از اسلام یعنی از دوره امیه و فرزندان «بنی‌امیه»، با هاشم و فرزندان «بنی‌هاشم» که هر دو عموزاده بودند سابقه دیرینه داشته و بعد از اسلام همچنان میان دو خاندان بنی‌امیه و بنی‌هاشم ادامه یافت و قتل عثمان (خلیفه سوم) که از این طایفه بود، بار دیگر نزاع میان این دو خاندان را تجدید کرد. خلفای اموی بیشتر مردانی خوشگذران و دنیاطلب بودند و به پیروی از حکومت‌های فارس و روم، بساط تشریفات و تجملات و عیش و نوش ملوک و سلاطین در دربار آنها و فساد در دستگاه حکومتی آنها رایج بود و در امور مربوط به دین و دین‌داری و حتی رعایت ظواهر اسلام، بی‌توجه بودند و به همین سبب عامه مسلمانان، به‌ویژه علویان به خلافت این طایفه بدبین بودند.

چنان که یاد شد، رفتار توهین‌آمیز با سادات در عصر بنی‌امیه، به خصوص ظلم و ستم بیش از حدّ معاویه، حجاج بن یوسف ثقفی، عبدالملک و فرزندان او به سادات، باعث هجرت برخی از آنها به نقاط دوردست همچون ایران گردید.

پس از فتوحات اسلامی در ایران و با اجرای سیاست برتری نژادی و برتری اقتصادی از طرف خلفا، ظلم و ستم بسیاری از سوی خلفا به ایرانیان روا داشته

شد و از حقوق بسیاری محروم شدند. ایرانیان، سادات را در این ظلم و ستم همانند خود می‌دانستند و با شناختی که از آنان پیدا کرده بودند، در هر نقطه‌ای از ایران اگر یک نفر علوی سر به شورش برمی‌داشت با او همراه و همدل می‌شدند، چنان‌که در قیام یحیی بن زید به کمک او شتافتند و با وی همکاری نمودند. در عصر بنی‌امیه، سادات و به‌ویژه امام حسین علیه السلام و فرزندان و نوادگانش، بیشترین قیام‌ها را علیه خلفای عصرشان انجام دادند.

نوادگان عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در اوایل قرن دوم هجری با آگاهی از این موضوع که ایرانیان دوستدار اهل بیت پیامبرند، توانستند بدون اینکه از کسی نامی ببرند، در پس شعار «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله» در ایران سپاه گرد آورند و در سال ۱۳۲ق قدرت بنی‌امیه را ساقط نمایند و خود بر اریکه قدرت تکیه زنند.

سادات حسینی پس از خلافت عباسیان

عباسیان برای رسیدن به قدرت از عواملی سود بردند که از جمله آنها می‌توان به بهره‌برداری از خویشاوندی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله، کینه و نفرت غیر عرب از بنی‌امیه به دلیل رفتار توهین‌آمیز و آمیخته با شدیدترین تعصبات نژادی بنی‌امیه با غیر عرب به‌ویژه ایرانیان، اختلافات داخلی میان اعراب طرف‌دار بنی‌امیه به‌ویژه در مناطق حساسی همچون خراسان و شرایط نابسامان اقتصادی و اجتماعی مردم در اواخر دوره بنی‌امیه اشاره کرد.

خلافت عباسیان از سال ۱۳۲ق با خلافت ابوالعباس سفاح (۱۳۲-۱۳۶ق) و در پی سرنگونی مروان بن محمد - آخرین خلیفه اموی - آغاز شد و در سال ۶۵۶ق، در زمان خلافت مستعصم و در اثر حمله هولاکوخان مغول به بغداد و فتح آن شهر از سوی او به پایان رسید و بدین ترتیب سیطره تقریباً پانصد ساله نوادگان عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر سرزمین‌های اسلامی پایان یافت.

خلافت پانصد ساله عباسیان از جنبه‌های گوناگونی، همانند طول مدت

خلافت و علل آن، شیوه دست یافتن به قدرت، نحوه برخورد با مردم غیر عرب تابع خلافت به ویژه ایرانیان - و مقایسه با برخورد بنی‌امیه با غیر عرب - ، چگونگی ارتباط با حکومت‌های کم و بیش مستقلی که در قلمرو آنان به وجود آمدند - مواردی که در دوره بنی‌امیه سابقه نداشت - ، شیوه و چگونگی اداره قلمرو بسیار وسیع آنان و نقش ایرانیان در این قسمت، قابل بحث و بررسی است و ما در این نوشتار به چگونگی تقابل و تعامل سادات حسینی با خلفای دوره اول عباسیان خواهیم پرداخت.

سادات حسینی در این برهه، به فرزندان امام سجاد علیه السلام و نوادگان آن حضرت اطلاق می‌شود و از رهبران سادات در این دوره می‌توان به ائمه بزرگواری همچون: امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام اشاره کرد.

همکاری سادات با ابوالعباس سفاح

با روی کار آمدن عباسیان در عصر خلافت ابوالعباس سفاح تا حدودی ارتباطات نزدیکی میان علویان و دستگاه حاکمه وجود داشت و ما شاهد هیچ‌گونه درگیری در آغاز شکل‌گیری خلافت عباسیان از ناحیه سادات نیستیم. گر چه درباره سفاح گفته‌اند: او بسیار سریع دستش را به خون می‌آلود! کارگزارانش در دورترین نقاط بلاد اسلامی نیز در این ویژگی از وی پیروی می‌کردند. داستان کارگزار او در موصل بر همگان روشن است. حاکم موصل که برادرزاده‌اش بود، در موصل هزاران نفر را در مسجد سر برید. مورخان در این باره می‌نویسند: او پس از این قتل عام، به سپاه دستور داد که سه روز هم به کشتن زنان پردازند؛ زیرا آنان بر جنازه مردان خود گریسته بودند. مورخان نوشته‌اند پس از این واقعه، اهل موصل چنان سرافکنده شده بودند که

۱. سیوطی، عبدالرحمان ابی‌بکر، تاریخ الخلفاء، ص ۲۹۸.

دیگر صدایی از آنان برنخواست.^۱

با وجود این خصلت‌های خونخواری، خلفای عباسی از آغاز روی کار آمدن به خوبی می‌دانستند که علویان در میان مردم نفوذ فراوانی دارند و متوجه بودند که مردم برای سادات احترام بسیاری قائل هستند و آنان را شایسته خلافت می‌دانند؛ از این رو سخت از سوی سادات وحشت داشتند. آنان از همان ابتدای حکومتشان جاسوسانی را بر سادات گماشته بودند. در حکومت سفاح هیئتی از سادات نزد وی آمدند. وقتی که آنان مجلس را ترک کردند، سفاح به معتمدان خویش گفت: محل اقامتشان را آماده کنید و هرگز به محبت آنان خو مگیرید. هرگاه با آنها تنها بودید، خویشان را متمایل به آنها و آزرده‌خاطر از ما نشان بدهید. هر چه را می‌گویید، همه را به من گزارش دهید.^۲

ابوالعباس سفاح می‌دانست عباسیان با نام علویان بر قدرت تکیه زده‌اند؛ از این رو هیچ برخورد تندی با آنان نداشت و حتی هدایایی را برای سادات به مدینه می‌فرستاد. در آغاز پیروزی عباسیان، بنی‌هاشم به‌ویژه علویان که سال‌ها از ستم امویان در رنج و زحمت بودند از هر سو به سوی کوفه و حیره سرازیر شدند تا هم در جشن پیروزی عباسیان شرکت کنند و هم از بهره خود در حکومت جدید آگاهی یابند. سفاح در همه دوران حکمرانی خود علویان را گرامی می‌داشت و به آنان صله و جایزه می‌داد، ولی آنان به ویژه فرزندان امام حسن علیه السلام که گمان کرده بودند عباسیان برای دستیابی آنها به حکومت به میدان آمده‌اند، به دریافت جایزه و انعام راضی نمی‌شدند. به گفته بلاذری: عبدالله بن حسن، پدر نفس زکیه همراه دیگر علویان در حیره نزد سفاح رفت. سفاح او را بسیار گرامی داشت و مبلغ یک میلیون درهم به او بخشید، ولی هنگامی که به مدینه برگشت و خویشاوندانش به دیدنش آمدند و سفاح را به خاطر اعطای این مبلغ دعا کردند،

۱. حسینی (عاملی)، جعفر مرتضی، زندگی سیاسی هشتمین امام، ترجمه سید خلیل خلیلیان، ص ۶۹.

۲. همان، ص ۴۱.

گفت: ای قوم، هرگز نادان‌تر از شما ندیده‌ام، مردی را سپاس می‌گویید که اندکی از حق ما را داده و بیشتر آن را صاحب شده است.^۱

سخن او به گوش سفاح رسید و بسیار تعجب کرد. هر چند منصور با خشم و عصبانیت پیشنهاد داد که «آهن جز با آهن راست نشود»، ولی سفاح متعرض عبدالله نشد؛ زیرا معتقد بود که «هر کس سخت بگیرد، یارانش را بگریزند و هر کس نرم باشد به او الفت گیرند.»

چالش‌ها و قیام‌هایی در ابتدای عصر عباسیان از طرف غیر سادات در مناطق گوناگونی از بلاد اسلامی به پا گردیدند که در حمایت از علویان و خواهان برکناری عباسیان بودند، چنان که در ماوراءالنهر، شریک بن شیخ المهری علیه سفاح شورش را راه‌اندازی کرد و می‌گفت: ما دنبال آن بودیم که یکی از اهل بیت پیامبر به خلافت برسد، نه اینکه قدرت و خلافت به دست عباسیان بیفتد.^۲

اختلاف سادات حسنی با عباسیان

پس از خلافت سفاح، خطر واقعی علیه ارکان حکومت عباسی از سوی سادات شدت گرفت و حکومت آنها را دچار آشوب نمود و پایه‌های قدرت آنان را به لرزه انداخت. در سال ۱۴۵ق قیامی از سوی سادات شکل گرفت که رهبری آن را محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن حسن علیه السلام، از نوادگان امام حسن علیه السلام بر عهده داشت. بیشتر شهرهای مکه و مدینه با محمد بن عبدالله (نفس زکیه) بیعت نمودند. در این قیام‌ها سادات حسنی که مسلک زیدی داشتند برای به خلافت رسیدن نفس زکیه، او را به عنوان مهدی موعود در حجاز معرفی می‌کردند و خواستار برکناری منصور عباسی گردیدند. با اعلان قیام از سوی نفس زکیه، علویان خواب راحت را از چشم منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸) ربودند. بیشتر

۱. بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۰۷-۳۰۹.

۲. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ج ۷، ص ۴۵۹.

شرکت کنندگان سپاه از سادات حسنی بودند؛ زیرا شاخه حسنی در عصر منصور از نظر سیاسی فعال تر و بلندپروازتر بودند. به نقل از ابوالفرج اصفهانی تنها چهار تن از سادات حسینی بیشتر در این حرکت نقش نداشته‌اند. آنها عیسی و حسین، دو تن از فرزندان زید بن علی علیه السلام و عبدالله و موسی از فرزندان جعفر بن محمد بودند.^۱

حضور عیسی و برادرش حسین بن زید در قیام نفس زکیه بر هیچ‌یک از مورخان پوشیده نیست و همه تاریخ‌نویسان به آن اشاره کرده‌اند، ولی از شرکت عبدالله و موسی، فرزندان جعفر بن محمد در قیام نفس زکیه، به جز ابوالفرج، کسی دیگر سخنی به میان نیاورده است.^۲

نقش امام صادق علیه السلام در قیام نفس زکیه

امام صادق علیه السلام در این زمان از رهبران و بزرگان سادات به شمار می‌آمد. آن حضرت حاضر به همکاری با نفس زکیه نشد و بدین سبب امام علیه السلام از سوی محمد نفس زکیه و عیسی بن زید تهدید شد.^۳ امام علیه السلام اوضاع و شرایط را برای قیام آماده نمی‌دید و همچنین از نیت رهبران قیام آگاهی داشت و از این رو با آنان همکاری نکرد. پیروان محمد نفس زکیه همگی از زیدیه و معتقد بودند که نفس زکیه مهدی موعود است و نزدیکانش او را به عنوان مهدی معرفی می‌کردند و تنها امام صادق علیه السلام به مهدی بودنش باور نداشت.

حسن ابراهیم حسن می‌نویسد: در روزگار محمد نفس زکیه بزرگ سادات

۱. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، ترجمه رسولی محلاتی، ص ۲۸۳.

۲. نقل ابوالفرج درباره حضور موسی بن جعفر در قیام نفس زکیه مورد خدشه است و سند آن ضعیف به نظر می‌رسد. وی سطر بعد می‌نویسد: عبدالله بن جعفر بن محمد در آن جنگ کسی را از اهل خراسان به قتل رساند و نیز فرزند عبدالله، حمزه در جنگ نفس زکیه نقش فعالی داشت. بنگرید به:

اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، ترجمه رسولی محلاتی، ص ۲۸۴.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۶۳.

حسینی، جعفر بن محمد علیه السلام بود. ایشان خود در جنبش حضور نداشت و به یاران خویش دستور داد تا آرام بمانند تا فرصت مناسب برای قیام به دست آید.^۱ شیعیان واقعی نزد محمد نفس زکیه نرفتند و به امامت امام صادق علیه السلام پایبند و معتقد بودند کار امام تنها تزکیه و تربیت اجتماعی است و نه قیام با شمشیر. در نظر این گروه از شیعیان در آن عصر کار امام علیه السلام، آموزش فقه و احکام شریعت و هدایت مردم بود، تا اختلافی در جامعه مؤمنان پدیدار نگردد.^۲

با وجود این، دستگاه حاکمه از امام صادق علیه السلام بسیار هراس داشت. بارها منصور امام علیه السلام را دستگیر کرده، ایشان را مورد تهدید و عتاب قرار می‌داد و ایشان را متهم می‌کرد به اینکه اندیشه قیام بر ضد حکومت در سر دارید. منصور برای آنکه دریابد جعفر بن محمد علیه السلام در تدارک قیام علیه اوست یا نه، پیوسته نامه‌های جعلی فراوان از زبان شیعیان عراق و خراسان به آن حضرت می‌نوشت. همچنین نامه‌ها و اموالی به عنوان خمس توسط افرادی گمنام که خود را خراسانی معرفی می‌کردند، نزد امام علیه السلام می‌فرستاد. امام با درایتی که داشت آنان را می‌شناخت و به ایشان سفارش می‌کرد که خود را در خون فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله شریک نکنند.

فرستادگان منصور برای دریافت پاداش، نزد منصور از آن حضرت بدگویی می‌کردند و می‌گفتند که او مال و اسلحه گردآوری کرده، در تدارک قیام است. دست کم در یک مورد منصور، امام صادق و سخن‌چین را با هم روبه‌رو کرد. امام آنچه را به او نسبت می‌دادند انکار کرد، ولی سخن‌چین اصرار داشت که به چشم خود دیده است و راست می‌گوید. امام از او خواست که بر ادعای خود سوگند یاد کند و قسم ویژه‌ای را به او تلقین کرد. سخن‌چین هنوز سوگند را به

۱. حسن، حسن ابراهیم، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۸-۱۷۰.

پایان نبرده بود که بر زمین افتاد و مرد.^۱

عیسی بن موسی بخشی از اموال امام صادق علیه السلام را مصادره کرد. امام علیه السلام شخصاً نزد منصور رفت تا آن را پس بگیرد، ولی منصور نه تنها اموال ایشان را پس نداد، بلکه قصد کشتن ایشان را داشت و امام علیه السلام با یادآوری این نکته که عمر من رو به پایان است و با تعهدی که سپرد، از دست او نجات یافت.

منصور همواره امام را زیر نظر داشت و بارها او را از مدینه به عراق فراخواند و مدتی او را در کوفه تحت نظر گرفت و حتی برای آنکه شخصیت علمی و معنوی امام را در هم بشکنند از ابوحنیفه خواست تا با آماده کردن مسائل دشوار علمی در حضور او با امام علیه السلام مناظره کند و با غلبه بر او از اُبَهِت و نفوذ ایشان بکاهد، ولی کار برعکس شد و ابوحنیفه در مناظره مغلوب گردید و اعتراف کرد که امام علیه السلام از همه دانشمندان عصر داناتر است.^۲

این گونه فشارها و آزار و اذیت‌ها هرچه بیشتر نسبت به سادات صورت می‌گرفت، قیام‌ها از سوی سادات شدت بیشتری می‌یافت. چنان که می‌نگریم در عصر سفاح و مهدی عباسی، سادات از مزایای بیشتری برخوردار بودند و از سوی خلفای عباسی ظلم و ستمی به حقوق سادات روا نمی‌شد، قیامی هم از سوی سادات اتفاق نمی‌افتاد؛ اما در عصر منصور و هادی و هارون، چون ظلم و آزار و اذیت بیشتری نسبت به سادات روی می‌دهد، دامنه این قیام‌ها چنان گسترش یافت که عباسیان با هریک از علویان که روبه‌رو می‌شدند، او را شورشگر یا آرزومند به راه انداختن قیام می‌پنداشتند. علامه جعفر مرتضی عاملی می‌نویسد: در مدت هفتاد سال از عصر سفاح تا عصر مأمون به سال ۲۰۰ هجری سی قیام از سوی سادات علیه عباسیان برپا شده بود.^۳

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۷۳.

۲. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۷-۲۵۸.

۳. حسینی جعفر مرتضی، زندگی سیاسی هشتمین امام، ص ۸۷.

رهبران بیشتر قیام‌ها از سادات بنی‌الحسن هستند و تنها شمار اندکی از بنی‌الحسین را در سپاه مخالفان حکومت شاهدیم. رهبران بزرگ‌ترین قیام‌ها مانند قیام نفس زکیه به سال ۱۴۵ق یا صاحب فخر در سال ۱۶۹ق، از سادات حسنی بوده‌اند. در این قیام‌ها ائمه اطهار که از رهبران و بزرگان سادات به شمار می‌آمدند، حضور ندارند و حتی امام صادق علیه السلام بنی‌الحسین را از حضور در سپاه نفس زکیه منع می‌کرد؛ زیرا ایشان در قیام نفس زکیه می‌دانست که رهبران قیام برای امامت خویش تبلیغ می‌کنند. امام علیه السلام اهداف مقدسی را در آن قیام نمی‌دید و از این رو به عبدالله پدر نفس زکیه گوشزد کرد که فرزندان را به کشتن نده؛ زیرا خلافت به آنها نخواهد رسید.^۱

رفتار منصور عباسی با سادات حسنی پس از قیام نفس زکیه

در قیام نفس زکیه سادات حسینی دخالتی نداشتند؛ از این رو منصور عباسی به ریاح بن عثمان والی مدینه دستور داد که سادات حسنی را با غل و زنجیر از مدینه به عراق روانه کنند و در حالی که ریاح آنان را بر شتران بی‌پالان سوار نموده و در کنار هریک نگهبانی گماشته بود، آنها را به عراق فرستاد. امام صادق علیه السلام از درون خانه‌اش مخفیانه از پشت پرده آنها را بدان وضع می‌نگریست و اشک می‌ریخت.^۲

مسعودی درباره رفتار منصور با خاندان علی بن ابی‌طالب می‌نویسد: منصور فرزندان و نوادگان حسن بن علی علیه السلام را دستگیر و بر کجاوه‌های بدون سرپوش سوار کرد و به کوفه روانه نمود و در آنجا در زیرزمینی که شب و روز تشخیص داده نمی‌شد زندانی کرد. آنان برای شناسایی وقت نمازهای پنج‌گانه، قرآن را به پنج قسمت تقسیم کرده، پس از قرائت نمودن یک‌پنجم قرآن به نماز می‌ایستادند،

۱. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، ص ۱۴۱.

۲. براقی نجفی، سید حسین، *تاریخ کوفه*، ترجمه سعید راد رحیمی، ص ۴۵۶.

آنان وسیله نظافت نداشته، برای قضای حاجت به ناچار از همان چهاردیواری محل سکونت استفاده می‌کردند. با مرور زمان و در اثر آلودگی محیط، به بیماری‌های سخت دچار شده، در اثر بیماری و نیز گرسنگی و تشنگی جان می‌باختند.^۱

سادات حسنی رهبری قیام‌ها را به دست داشتند و آنان در این زمان وظیفه خود را فقط مبارزه و درگیری با خلافت می‌دانستند و تقیه را بر خود حرام کرده بودند و پیوسته علم مخالفت خویش را برای مبارزه با خلفای عباسی برافراشته بودند و دستگاه حاکمه نیز متقابلاً با آنان برخورد تندی داشت. سادات حسینی نیز چون از علویان بودند، گر چه عملاً دست به شمشیر نمی‌زدند، ولی از آزار و اذیت و ظلم حکومت در امان نبودند و همیشه مورد سوء ظن حکومت بودند و گاه با همین سوء ظن‌ها به زندان می‌افتادند یا تهدید می‌شدند یا حقوق آنان از طرف حکومت پایمال می‌شد، چنان‌که امام صادق علیه السلام در عصر منصور بارها تهدید یا زندانی شد تا سرانجام به شهادت رسید.

رفتار هادی عباسی با سادات

با روی کار آمدن مهدی عباسی به سال ۱۵۸ق، به مدت ده سال، تا حدودی از سخت‌گیری نسبت به سادات کاسته شد و حقوقشان افزایش یافت و با آنان به عدالت رفتار شد. سادات نیز در دوره خلافت او دست به هیچ تحرکی نزدند. با مرگ مهدی عباسی در سال ۱۶۸ق و روی کار آمدن فرزندش، هادی عباسی، فشار شدید و ظلم و آزار بسیار بر همه سادات شروع گردید. خلیفه معتقد بود که با همه سادات به سختی رفتار شود، هدایا و مقرری آنان قطع گردد. همچنین به کارگزارانش دستور داد تا برای همه آنان جاسوسانی گماشته، تحرکات آنان زیر نظر گرفته شود.

۱. مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۹۹.

این سخت‌گیری‌ها شامل سادات حسینی نیز می‌شد؛ چنان‌که نقل است: عمر بن عبدالعزیز، از نوادگان عمر بن خطاب، حاکم مدینه بود. وی نسبت به همه سادات سخت می‌گرفت و برای خوش‌خدمتی به خلیفه به فرزندان سادات تازیانه می‌زد و به جرم شرابخواری و چرخاندن آنان در کوچه و بازار، به آنان بی‌حرمتی می‌نمود و برای اینکه آنان را بیشتر زیر نظر داشته باشد، بزرگانی از سادات را موظف نموده بود تا برای معرفی هر روزه خود به فرمانداری بروند. سخت‌گیری‌های بی‌مورد او نسبت به اهل بیت پیامبر ﷺ، منجر به خشم سادات گردید.^۱

نقش امام کاظم علیه السلام در قیام فخ

قیام صاحب فخ در عصر هادی عباسی به علل سخت‌گیری‌های بی‌مورد حاکم مدینه به‌وقوع پیوست. رهبری آن به دست یکی از سادات حسینی بود. در این عصر، امام کاظم علیه السلام که از بزرگان سادات است، حضور فیزیکی در آن قیام نداشت، ولی قبل از قیام، حسین فخ نظر امام علیه السلام را جویا می‌شود و امام از او احساس رضایت دارد و از اینکه نمی‌تواند به او کمک کند عذرخواهی می‌کند. امام علیه السلام به او می‌فرماید: تو کشته خواهی شد، پس هوشیار باش و به کسی اعتماد نکن! زیرا آنها مردمانی فاسد و فاسق‌اند و به ظاهر ادعای ایمان می‌کنند، ولی بدان که در دل منافق و مشرک‌اند. در مصیبت شما گروه فامیل، من پاداش خود را نزد خدا می‌جویم.^۲

علی بن عباس از ابراهیم بن اسحاق روایت می‌کند که او می‌گفت: من از حسین صاحب فخ و یحیی بن عبدالله شنیدم که می‌گفتند: ما تا وقتی که با خاندان خود مشورت نکردیم، به خروج و قیام نپرداختیم. ما با موسی بن

۱. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، ص ۲۹۵-۲۹۷.

۲. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۴۳۰.

جعفر علیه السلام مشورت کردیم و او به ما دستور قیام داد.^۱

امام کاظم علیه السلام از قیام فسخ رضایت داشت و هدف قیام را مقدس می‌دید؛ از این رو همه سادات حسینی به جز امام کاظم علیه السلام حضور فیزیکی و نقش فعالی در آن قیام داشتند و علیه حکومت عباسیان دست به شمشیر زدند. با وجود این، دستگاه خلافت همه مشکلات خویش را از سوی امام کاظم علیه السلام می‌دید. هادی عباسی می‌گفت: «والله ما خرج حسین الا عن امره ولا اتبع الا حجتة، لانه صاحب الوصية فی هذا البيت. قتلنی الله ان ابقیت علیه.» او امام کاظم علیه السلام را مقصر قیام فسخ می‌دانست و سوگند یاد کرد که حسین به دستور او قیام کرده و تحت تأثیر گفته‌های او قرار گرفته؛ زیرا امام علیه السلام را صاحب نفوذ در میان سادات می‌دانست.^۲

سرانجام قیام فسخ

قیام فسخ به شکست سادات انجامید و حسین صاحب فسخ با اصحابش کشته شدند. سرهای آنان را نزد خلیفه بردند. امام کاظم علیه السلام و تعدادی از اولاد امام حسن و امام حسین علیه السلام در آنجا حضور داشتند. هیچ کس سخن نمی‌گفت، تا اینکه خلیفه به امام کاظم علیه السلام گفت: این سر کیست؟

امام علیه السلام فرمود: «أنا لله وأنا الیه راجعون! مزی والله مسلماً، صالحاً، صواماً، آمراً بالمعروف، ناهياً عن المنکر. ما كان فی اهل بیته مثله»؛^۳ «ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم». آری به خدا وقتی که از این جهان درگذشت مردی بود مسلمان و شایسته، روزها را روزه و شب‌ها را به شب‌زنده‌داری می‌گذرانید، امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود و در میان خاندان او ماندنش نبود.

حاضران سخنان امام کاظم علیه السلام را شنیدند، ولی هیچ کس به آن حضرت

۱. همان، ص ۴۳۱.

۲. القرشی، باقر شریف، حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام، ج ۱، ص ۴۷۲.

۳. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، ص ۴۳۸.

پاسخی نداد. احمد بن عبیدالله به نقل مردی از سادات پس از شکست قیام فح می‌گوید: موسی بن عیسی به مدینه رفت و در آنجا مجلسی را تشکیل داد و مردم را فراخواند و به آنها دستور داد تا همه سادات اعم از بنی‌الحسن و بنی‌الحسین را در آن مجلس مذمت و سب کنند.^۱

در این قیام پس از شکست صاحب فح همه سادات مورد تعرض قرار گرفتند و فرقی بین سادات حسنی و حسینی نبود؛ زیرا هر دو گروه علیه خلافت وارد جنگ شده بودند.

پس از قیام فح، دستگاه حاکمه فشار شدیدتری را علیه سادات اعمال نمود. امام جواد علیه السلام در تأیید این مطلب می‌گوید: «ولم یکن لنا بعد الطف، مصرع اعظم من فح»؛^۲ بعد از کشتار کربلا، کشتاری بزرگ‌تر از فح برای ما اهل بیت نبود.

در دوران هارون نیز شماری از علویان به قتل رسیده، یا در زندان گرفتار شدند. قیام‌ها، دعوت‌ها و تعقیب و گریزها پیوسته ادامه داشت. یکی از دشواری‌های هارون، نفوذ علویان و گسترش روزافزون مذهب تشیع بود. وی سخت‌گیری زیادی بر آنان روا داشت، بسیاری از آنها را کشت یا به زندان افکند. هارون در همان سال‌های نخست حکومت خود علویان را که در بغداد قدرتی به هم رسانیده بودند، از شهر بیرون کرد و آنها را به مدینه بازگرداند. ابن طباطبای علوی از همان سال نخست وی سر به شورش برداشت. در سال ۱۷۶ق دوباره یحیی بن عبدالله بن حسن در دیلم قیام کرد که با مکر فضل بن یحیی برمکی تسلیم شد.

سادات حسینی در عصر خلافت امین و مأمون

پس از هارون‌الرشید و بروز اختلاف میان امین و مأمون، قیام‌های علویان

۱. همان، ص ۴۳۸.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵.

شدت گرفت. رهبری بیشتر این قیام‌ها در این برهه به دست سادات حسینی بود. از بزرگ‌ترین قیام‌های این دوره، قیام زید بن موسی بن جعفر علیه السلام در بصره و ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام در مکه و محمد بن محمد بن زید بن علی علیه السلام به فرماندهی ابوالسرایا در کوفه و حسین بن حسن افطس علوی در حجاز و علی بن محمد بن زید بن علی علیه السلام و قیام محمد بن جعفر علیه السلام، معروف به دیباج در مدینه بوده است.^۱ ابوالفرج نقل می‌کند تا آن زمان، محمد دیباج در امور سیاسی دخالتی نکرده و مردی گوشه‌نشین بود که بیشتر عمرش را در مدینه به عبادت می‌پرداخت. گروهی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که از ظلم و ستم حاکمان به ستوه آمده بودند از محمد خواستند که قیام نماید. محمد زره پوشید و شمشیر به دست گرفت و از مردم برای خویش بیعت طلبید و خود را امیرالمؤمنین خواند. او سرانجام مدعی عنوان مهدی قائم گردید.^۲ امام رضا علیه السلام منکر ادعای او شد و او را نصیحت نمود، تا قیامش علیه عباسیان به تعویق افتاد.

قیام ابوالسرایا نیز از بزرگ‌ترین قیام‌های این دوره است که سادات حسینی نقش فعالی را در آن ایفا نمودند. ابوالسرایا از قبیله بنی‌شیبان بود. او ابتدا چهارپادار بود و اندک اندک نیروهایی را فراهم آورد. مدتی به راهزنی مشغول بود و سپس به یزید بن مزید شیبانی پیوست و به مقام سپهسالاری لشکر رسید و به همراه او در جنگ با خرمیان شرکت جست. او پس از خدمت به ابن مزید شیبانی به سپاه هرثمه بن اعین ملحق گردید و چون بعد از مرگ امین لشکر هرثمه با کمی مواجب و حقوق مواجه شد از سپاه او کناره‌گیری کرد و به سمت حجاز رفت و سپاهی را در آنجا فراهم نمود. هرثمه برای جنگ با او روانه حجاز گردید، ولیکن هرثمه از او شکست خورد. ابوالسرایا از حجاز به رقه رفت و در

۱. اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۴۶-۱۵۴.

۲. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص ۳۵۹.

رقه با محمد بن ابراهیم، معروف به ابن طباطبا آشنا گردید.^۱ او را به عنوان رهبر قیام برگزید و سپس راهی نینوا شد و قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کرد و از آنجا با سپاهش راهی کوفه گردید. ابن طباطبا به سال ۱۹۹ق قیامش را علنی کرد و برکوفه مسلط شد. حسن بن سهل فرمانده سپاه مأمون، لشکرش را برای جنگ با آنان گسیل داشت، ولی توسط ابوالسرایا شکست خورد. مردم کوفه ابن طباطبا را به عنوان امیرالمؤمنین پذیرفتند. در این قیام، نقش سادات حسینی بسیار برجسته بود. ابوالسرایا برخی از بزرگان سادات حسینی را برای امر ولایت بر شهرها به اطراف فرستاد. ابن طباطبا از دنیا رفت و محمد بن محمد بن زید شهید که از سادات حسینی و هنوز نوجوان بود به عنوان رهبری قیام از سوی ابوالسرایا انتخاب گردید. هرثمه و موسی بن یحیی بن خالد برمکی لشکر عظیمی را به جنگ با آنان فرستاد که در نتیجه آن بیشتر سپاه ابوالسرایا کشته شدند یا متواری گشتند. خود ابوالسرایا نیز تسلیم شد و سرانجام او را به دار آویختند.^۲

در این قیام برخی از فرزندان امام کاظم علیه السلام نقش فعالی را ایفا نمودند؛ از جمله آنان، ابراهیم بن موسی بن جعفر است. ابونصر بخاری او را از ائمه زیدیه دانسته، می‌گوید: او از طرف ابوالسرایا والی یمن گردید.^۳

شیخ مفید رحمته الله نیز می‌نویسد که ابراهیم مردی سخاوتمند و کریم بود و در ایام مأمون از جانب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که ابوالسرایا با او بیعت کرده بود، امیر یمن گشت و در زمانی که ابوالسرایا کشته گشت و طالبین پراکنده و متواری شدند، مأمون، ابراهیم را امان داد.^۴

۱. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۶، ص ۳۰۲.

۲. یعقوبی، ابن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۴۷؛ مسعودی، *ابوالحسن*، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۴۴۰.

۳. بخاری، ابونصر، *سلسلة العلویة فی انساب السادة العلویة*، ص ۷۱.

۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد فی معرفة الائمة*، ترجمه رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۲۳۸.

مأمون برای آنکه امام رضا علیه السلام را راضی نگه دارد تا موقعیت سیاسی خود را تثبیت کند، با ابراهیم مخالفتی نکرد و او را رها و با حکومت همراه نمود. در همین زمان ابراهیم با مردم حج به جا آورد و در حرم شریف برای مردم سخن گفته، آنها را به سوی ولایتعهدی برادرش علی بن موسی الرضا علیه السلام دعوت کرد. از دیگر برادران امام هشتم علیه السلام که در قیام‌های عصر مأمون نقش فعالی داشتند، زید بود. او به همراه برادرش ابراهیم به قیام ابوالسرایا کمک کرد. زید فرماندار اهواز گردید. او مأموریت داشت بصره را نیز به قلمرو خودش ضمیمه کند. زید پس از اینکه بر بصره دست یافت به عباسیان حمله شدیدی کرد، خانه‌های بنی‌عباس را با اموال و نخلستان‌های آنها به آتش کشید که به او لقب زید النار دادند.^۱

مأمون سپاهی بزرگ برای جنگ با ابوالسرایا فراهم آورد و سپاه عباسیان را تقویت کرد، آنها قیام ابوالسرایا را شکست دادند. شیخ صدوق می‌گوید: حسن بن سهل بر زید دست یافت، او را زندانی نمود و سپس زمانی که امام هشتم علیه السلام در مرو ولایتعهدی را به دست داشت، زید را نزد مأمون فرستاد. مأمون پس از گفت‌وگو و سرزنش زید، وی را نزد امام رضا علیه السلام فرستاد. زمانی که زید با امام علیه السلام روبه‌رو شد، امام علیه السلام او را سرزنش نمود و سوگند یاد کرد که با او سخن نگوید.^۲

امام هشتم علیه السلام از قیام‌های سادات در این عصر حمایت نمی‌کند و آنها را مورد تأیید قرار نمی‌دهد. بیشتر حمایت‌کنندگان این قیام‌ها تفکرات زیدی دارند. آنها اعتقاد داشتند قیام به سیف، شرط امامت است که این خود منشأ بسیاری از انحرافات بود. در حالی که اهداف ائمه در هر عصر و زمانی، آگاه کردن مردم و

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، *عیون اخبار الرضا علیه السلام*، ترجمه علی‌اکبر غفاری، ج ۲، ص ۵۶۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۵۶۷.

مبارزه با فرقه‌ها و جریان‌های فکری در جامعه بوده است. امام علیه السلام مبارزه در جبهه‌های فرهنگی را در آن موقعیت، بر قیام با شمشیر ترجیح می‌داد؛ زیرا ایشان باور داشتند که نتایج این قیام‌ها جز شکست چیز دیگری نیست.

امام هشتم علیه السلام در آغاز قیام ابوالسرایا، در مدینه بود و از شکل‌گیری قیام اطلاع داشت، ولی چون از اهداف فرمانده سپاه ابوالسرایا آگاه بود، قیامش را تأیید نکرد؛ گرچه به صراحت هم مردم را از شرکت در این قیام‌ها باز نداشت، چنان که امام صادق علیه السلام از شرکت در جنگ نفس زکیه سادات را نهی کرد.

برخی از این قیام‌ها را که در دوره اول خلافت عباسیان اتفاق افتاد، مانند قیام نفس زکیه یا قیام ابوالسرایا نباید با قیام کربلا مقایسه کرد؛ زیرا هدف امام حسین علیه السلام امر به معروف و نهی از منکر و احیای دین پیامبر بود، ولی رهبران برخی از این قیام‌ها که در این دوره اتفاق افتاد، هدفی جز رسیدن به خلافت و امامت بر جامعه نداشتند، چنان‌که امام هشتم علیه السلام به مأمون نوشت: این زید (زید النار) را با زید بن علی علیه السلام قیاس نکن! زیرا زید بن علی از علمای آل محمد بود و به خاطر دین خدا با دشمنان جنگید تا به شهادت رسید^۱.

این قیام‌ها از آن رو علیه خلافت عباسیان شکل گرفت و آسایش خلفای ظالم عباسی را از بین برد، مثبت و دارای ارزش بود؛ زیرا این قیام‌ها باعث می‌شد که خلافت عباسی با آرامش به تخریب جامعه و ظلم خود ادامه ندهد. این قیام‌ها بیشتر بر پایه احساسات و عواطف انسانی شکل می‌گرفت. بدین سبب در مواقع خطر، یارانشان آنها را می‌ساختند و قیام‌ها باعث به هدر رفتن خون‌ها و بی‌حاصل شدن آن می‌شد، چنان‌که در قیام ابوالسرایا شاهد به قتل رسیدن سادات حسینی، همچون: حسن بن حسین بن زید بن علی علیه السلام و محمد بن حسین بن حسن بن علی بن علی علیه السلام و علی بن حسین بن حسن بن علی بن علی علیه السلام

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۲۱۱؛ ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۹۰.

وعباس بن محمد بن عبدالله بن علی علیه السلام می‌باشیم.^۱

علل همراهی نکردن ائمه علیهم السلام در این قیام‌ها

بنابر آنچه گذشت، شرایط مناسب مهیا نبود و ائمه بزرگوار که بصیرت لازم را برای درک واقعیات داشتند، شرایط قیام مسلحانه را فراهم نمی‌دیدند؛ زیرا با شکل‌گیری هر قیام و سپس شکست آن، چنان عرصه را بر سادات تنگ می‌نمودند که کسی دیگر توان هیچ کاری را نداشت. با نگاهی به تاریخ می‌بینیم که اصحاب امام علیه السلام گاه جرئت نام بردن از امامان را هم نداشتند و شاگردان آنان مطالب خویش را با کنایه و اشاره ذکر کرده‌اند. امامان ما با شناخت از اوضاع و شرایط زمانه، آشکارا راضی به قیام نبودند و بیشتر از راه مبارزات منفی در مقابله با حاکمیت عباسیان گام برداشتند و نخواستند تا مثل دیگر سادات، خون خویش را بی‌نتیجه و بی‌ثمر به هدر دهند. بی‌شک این‌گونه رفتار امامان معصوم علیهم السلام برای فرار از مشارکت در قیام‌ها نبوده است، بلکه همراهی نکردن ائمه در این جنبش‌ها بدین سبب بوده که شرایط مهیا نبوده و نیرویی که بتواند با سپاه خلفا مقابله کند، در اختیار ائمه نبوده است و گرنه ائمه با اصل قیام بر ضد حکومت‌ها موافق بوده‌اند. بی‌گمان مخالفت امام علیه السلام با بعضی از رهبران قیام‌ها به سبب این نیست که آنها از خلفا نافرمانی کرده و بر ضد آنها سر به شورش برمی‌داشته‌اند، بلکه به سبب کارهای غیر مشروع برخی از سادات بوده است، چنان‌که امام هشتم علیه السلام به خاطر کارهای سخت‌گیرانه و آتش زدن خانه‌های مردم بصره از برادرش زیدالنار ناراحت شد، یا امام صادق علیه السلام چون از اهداف نفس‌زکیه آگاهی داشت با قیام او مخالفت کرد. با این حال، امامان معصوم علیهم السلام از نهضت‌های مخلصانه‌ای که از سوی علویان بر پا می‌شد حمایت می‌نمودند، چنان‌که امام کاظم علیه السلام از حسین بن علی، صاحب قیام فخر تمجید کرد، یا امام صادق علیه السلام از زید بن علی علیه السلام تعریف

۱. العقیقی، ابن نسابه، کتاب المعقبین من ولد الامام امیرالمؤمنین، تحقیق محمد کاظم، ص ۱۳۱-۱۳۲.

کرده، بر شهادتش بسیار می‌گیرید.

منابع

۱. العقیقی، ابن نسابه، کتاب المعقین من ولد الامام امیرالمؤمنین، تحقیق محمد الکاظم، نشر کتابخانه آیه‌الله مرعشی، قم، چاپ اول: ۱۳۸۰ش.
۲. ابن اثیر، عزالدین شیبانی، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ق.
۳. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ دوم: همان، دارالکتب، قم، چاپ دوم: ۱۳۸۵ق.
۴. اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بی‌جا، چاپ دوم: ۱۴۰۵ق.
۵. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق دکتر سهیل زکار و دکتر زرکلی، دارالفکر، بیروت، چاپ اول: ۱۴۲۰ق.
۶. بخاری، ابونصر، سر السلسلة العلویة فی انساب السادة العلویة، تحقیق مهدی رجایی، نشر کتابخانه آیه‌الله مرعشی، قم، چاپ اول: ۱۴۳۲ق.
۷. براقی نجفی، سید حسین، تاریخ کوفه، ترجمه سعید راد رحیمی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول: ۱۳۸۱ش.
۸. حسن، حسن ابراهیم، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، تهران، چاپ پنجم: ۱۳۶۲ش.
۹. حسینی (عاملی)، جعفر مرتضی، زندگی سیاسی هشتمین امام، ترجمه سیدخلیل خلیلیان، نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۲ش.
۱۰. سیوطی، عبدالرحمان ابوبکر، تاریخ الخلفاء، دارالقلم، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۶ق.
۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ترجمه علی‌اکبر غفاری، تهران، چاپ پنجم: ۱۳۸۹ش.
۱۲. القرشی، باقر شریف، حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام، نشر الآداب، نجف، چاپ دوم: ۱۳۸۹ش.
۱۳. ذهبی، شمس‌الدین، سیر اعلام النبلاء، مؤسسة الرساله، بیروت، چاپ سوم: ۱۴۰۵ق.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی‌تا.

١٥. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ طبرى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، نشر التراث العربى، بيروت، بى تا.
١٦. مجلسى، محمدباقر، بحار الانوار، ج ٤٧ و ٤٨، نشر مكتبة الاسلام، تهران، ١٣٩٦ق.
١٧. مسعودى، ابوالحسن، مروج الذهب، دارالهجره، قم، چاپ دوم: ١٤٠٤ق.
١٨. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فى معرفة الائمه، ترجمه رسولى محلاتى، انتشارات علميه الاسلاميه، تهران، بى تا.
١٩. يعقوبى، ابن واضح، تاريخ يعقوبى، دار صادر، بيروت، بى تا.